

کتاب توینیا



۲۵ ریال



عسانامه



چاپ رنگین

شهریورماه ۱۳۴۸

نشرية شماره ١٠



كتاب توفيق



عصا نامه

«جلد اول»

برگزیده جالب ترین و شیرین ترین لطیفه ها، اشعار
کار تون ها، نکته ها، مضمون هائی که طی پنج سال اخیر
در باره «صدر اعظم عصائی!» در توفیق چاپ شده است.

کلیه حقوق منحصراً بر روزنامه توفیق تعلق دارد
اقتباس و تقلید بهر صورت ممنوع است

نقل مندرجات این کتاب در جراید و مجلات تا
یکماه پس از انتشار با ذکر مأخذ آزاد است



این کتاب را به هیچکس قرض ندهید
چون هرگز بشما پس نخواهد داد!

سخنی با خوانندگان

شما خوانندگان عزیز « نشریات توفیق » حتماً در باره خصوصیات « کتاب توفیق » کم و بیش آگاهی دارید و میدانید که روزنامه توفیق نخستین کتاب جیبی را که چاپ اول کتاب فکاهی « دختر حوا » بود در ۲۰ سال پیش منتشر کرد و فروش عجیب و بی سابقه ای در تاریخ کتاب ایران بدست آورد . از هشت سال پیش « موسسه توفیق » تصمیم گرفت قدم دیگری در مسیر تکامل و پیشرفت بردارد و هر چند وقت یکبار با چاپ کتابهای ارزنده فکاهی که با ظرافت و ابتکار خاصی تهیه و تنظیم میشود ، ضعف و کمبودی را که کشور ما از لحاظ آثار خوب فکاهی دارد ، جبران کند .

« کتابخانه توفیق » همانطور که اطلاع دارید نخستین و تنها مرکز انتشارات فکاهی ایران است و کتابهای فکاهی متنوع و متعددی که تا کنون منتشر کرده است همگی با گرم ترین استقبال مردم باذوق ایران روبرو شده و اکثر آنها نایاب شده است . کتابی که در دست دارید یعنی کتاب « عصا نامه » دهمین نشریه از سری کتابهای جیبی توفیق است و درباره آن از ذکر چند نکته ناگزیریم :

اول آنکه : در تدوین و تنظیم این کتاب بعللی مجبور

شدیم از قسمت اعظم مطالب، اشعار و کارتون‌های قوی «انتقادی-سیاسی» خود صرف‌نظر کنیم و بطوریکه ملاحظه خواهید کرد محتویات این کتاب بیشتر مطالب صرفاً فکاهی است و حتی الامکان سیاسی - انتقادی .

دوم اینکه : عنوان «صدر اعظم عصائی» و نیز مضمونهای دیگری از قبیل : «عصا» ، «پیپ» ، «گل میخک» و غیره همانطور که میدانید ساخته و پرداخته «کا کا توفیق» سمبول ساز و مضمون کوک‌کن معروف است... و مثل خیلی از سمبول‌ها و عنوان‌های توفیقی دیگر ، از همان ابتدا یعنی چهار پنج سال پیش چنان نقل محافل و مجالس و زبانزد خاص و عام گردید که ما را بر آن داشت تا شیرین‌ترین مضمون‌های مزبور را بنام کتاب «عصا نامه» در چند جلد منتشر کنیم .

دیگر اینکه : کادر مسؤل تنظیم و چاپ «کتاب توفیق» چندین ماه متوالی روی «عصا نامه» کار کردند بدین منظور که «عصا نامه» را در آستانه «ششمین سال» صدارت «عصا !» بخوانندگان عزیز عرضه دارند و خوشوقتیم که این تصمیم طبق برنامه پیش‌بینی شده جامه تحقق بخود پوشید .

و اما مژده‌ای که در پایان این مقدمه برای شما خوانندگان عزیز «نشریات توفیق» داریم اینست که در آینده جلد دوم «عصا نامه» را با مطالب و سبک و فرم جالبتری تقدیم حضورتان خواهیم کرد .

از هم اکنون منتظر کتابهای بعدی ما باشید .

دل شاد و لب خندان شما آرزوی ماست

«کتابخانه توفیق»

دیباچه منظوم.!.!

این کتابی که پر از تحقیق است
دهمین نشریه توفیق است
هر که این نشریه ها را خوانده
گل لبخند بلب رویانده
نه فقط از ته دل خندیده
بلکه يك مسأله را فهمیده
کاین کتب هر چه که میباشد و هست
همه بگر است و ندارد رودست
کار نشر کتب و چاپ کتاب
نیست در کشور ما ، روی حاب
ما ز حیث کتب خوب و لطیف
که فکاهی بود و نفز و ظریف
ضعف و کمبود زیادی داریم
بلکه بازار کسادی داریم

گرچه در امر فکاهی کم و بیش
کتبی چاپ شده از پس و پیش
ليك هست این کتب رنگ برنگ
نه ملوس و نه ملنگ و نه قشنگ !
همه اش زورکی و بازاری است
یعنی از لطف و فکاهت عاری است
نیست در آن ، نه ملاحه ، نه نمک
هجو هائی است بنام متلك !
زین جهت بود که جبراً « کاکا »
آستین ، بار دگر زد بالا
رفت يك گام دگر هم بجلو
ریخت طرحی که بود تازه و نو
چاپ زد نشریه هائی چون قند
همه در نوع خودش بیمانند
هشت سال است کند گاه بگاه
عرضه ، يك نشریه همچون ماه
هرچه شوخی ظریف است و دقیق
جمع بینی به « کتاب توفیق »
الغرض با جهشی فعاله
دارد این نشریه ها دنباله
حال بشنو ز کتابی که کنون
میخورد هی توی دست تو تکون ! :
این کتابی است سراسر شیرین
دلکش و جالب و بکر و گلچین
سوژه ما که « عصائی » باشد
کس نداند که کجائی باشد !
کرده « کاکا » به « عصائی نامه »
واقعاً معرکه و هنگامه

صاحب « پیپ و عصا » بی‌کم و کاست
پنج سال است که صدراعظم ماست

بهر این مشغله طولانی
شد « عصا نامه » کنون ، ارزانی !

خوب دانی که رئیس الوزرا
دیپلماتی است قلیل الهمتا !

لیک « کاکا » بدو صد لطف و نمک
آفتقدر بست بنافش متلک

ساخت آفتقدر برایش مضمون
کارتون و شعر و لطیفه ، این واون

که سرانجام بشد در عالم
شهرتش بیش ز جدت ، آدم

کار « توفیق » همین است رفیق
که کند « دوغ عرب » را چو « رحیق »

حال بر خوان ، تو کتاب ما را
جنگ خوشمزه و ناب ما را

تا بدانی که مرام ما چیست
هدف و سبک و کلام ما چیست

قصد ما ، توسعه خنده بود
شادمان کردن خواننده بود

الغرض نقشه ما بسیار است
راه آینده ما دشوار است

طبق این نقشه و برنامه ما
چند جلد است « عصا نامه » ما

منتظر باش تو ای خواننده

تا در آید کتب آینده

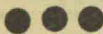
بخش اول:

عصا



بخش دوم:

پیپ



بخش سوم:

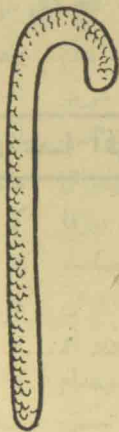
عصا - پیپ - گل میخک - عینک و غیره



بخش چهارم:

احزاب - انتخابات - مجلس و

بخش اول



عصا... ..

بنام خدای عطا آفرین !

عصا = چیزی است که روزی
هزار بار به زمین میخورد تا
صدراعظم به زمین نخورد!
«ع - ص»

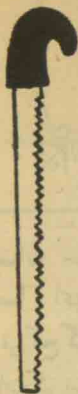
«مزقونجی» - عصای من

ای عصای خوشگل و یکدانه ام
ای عصا، ای سومین پای عزیز
کردنی کج گرچه میدانم تراست
دستهات گرنیست نقره، گومباش
نیستم چون صدراعظم بیوفا
او کلکسیونر پپ و عصاست
لیک، توی دست من تنها توئی
من ترا نه تاب دادم همچو او
نه ترا برفرق کس کوپیده ام
مایه ژست و تکبر نیستی
ظاهر و باطن همین و همین
تکیه من هست همواره به تو
یک سرت باشد همیشه روی خاک
دست پینه بسته من یار توست
واقعا کارت فقط خدمت بود

رهنما در کوچه و در خانه ام
ای که باشی بی تو مشکل جست و خیز
از تو می جویم همیشه راه راست
ساده باش و دور باش از ریخت و پاش
کو بهر ساعت عوض سازد عصا
در پی تعویضشان صبح و مساست
هر کجا باشم یقین آنجا توئی
نه توی آستین کس کردم - فرو
نه به لاک و الکلت کوشیده ام
باعث نفرین و قرقر نیستی
یکسرت در دست من، یکسر زمین
هستی از من یک قدم دائم جلو
جای تو کی هست کنج کادیلاک؟
یار بودن با ضعیفان کار توست
در وجودت غیرت و همت بود

گر عصای صدراعظم نیستی
غم مخور زیرا از او کم نیستی

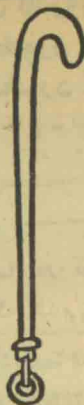
عصاهای مختلف برای بازديد های مختلف !



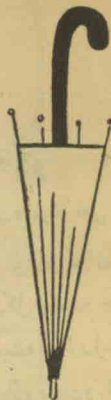
مخصوص بازديد
از كارخانه
چوب بري



عصای دولول
مخصوص بازديد
از شكارگاه



مخصوص
بازديد از
باشگاه لاينز!



مخصوص
بازديد از اداره
هواشناسی



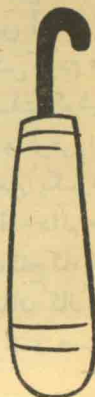
مخصوص بازديد
از كارخانه
رسومات



مخصوص بازديد
از كارخانه های
«كولا» سازی



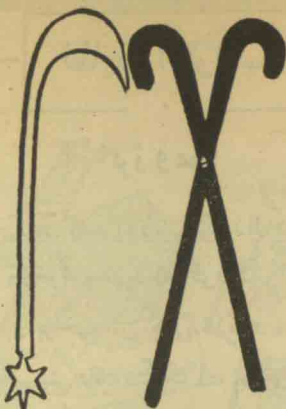
مخصوص بازديد
از اتوبوس های
شرکت رانلد



مخصوص بازديد
از باشگاه
جعفری (!)



مخصوص بازديد
از خانه ملت



مخصوص بازديد
از رصده خانه
تهران



مخصوص بازديد
از عياط خانه
اوس عباس



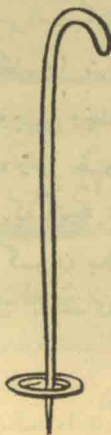
برای بازديد
از نمايشگاه
نرمدرن !!



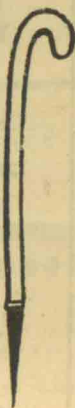
برای بازديد
از وزارت راه



عصای استخوانی
برای بازديد
از قصا بخانه



مخصوص بازديد
از پيست
آبعلی



برای بازديد
قدراسيون
کوه نوردي

لطایف الطوائف

گرز و عصا

حکایت کنند که رستم ابن زال را صدراعظم
عصائی در خواب بدید که گرز گران بر دست
بگرفته و بر خویشتن همی نازد و همی باله
صدراعظم پیش رفت و گفت ای تهمتن دوران و
پهلوان نامی ایران ، چه کرده ای که چنین
مغرورانه بر خویشتن همی بالی ؟

رستم عمود گران بر سر دست بگرفت و بگفت :
با این گرز لشکریان عظیم را شکست داده و
و کله ها را داغان نموده و چنین و چنان کرده ام .
صدراعظم را از این همه رجز خوانی خنده
در گرفت و گفت خاموش که آنچه تو در هزار
سال عمر خود با گرز گران با لشکریان
کرده ای ، من در یکسال با عصای خویش با
کشورمان کرده ام !

« چنگولك »

«عصای صدر اعظم گم شد!» - جراید



صدراعظم عصائی (بشکن زنون!) :
- آخ جون! ...



❁ ❁ شایعات ! ❁ ❁

... میگویند بنا بدستور محرمانه صدر اعظم علاوه بر نصب

لارخانه ذوب آهن قرار است يك كارخانه ذوب عصا بخرج

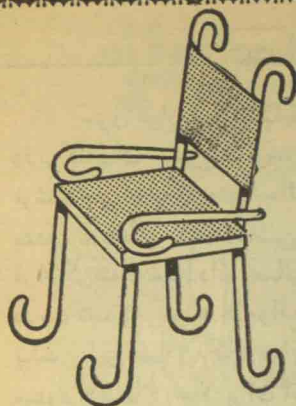
۱۱ خصی صدر اعظم بسازند که عصاهای فرسوده و کهنه صدر اعظم

در آن آب کرده و عصای تازه و شفاف از کوره در پیاورند !

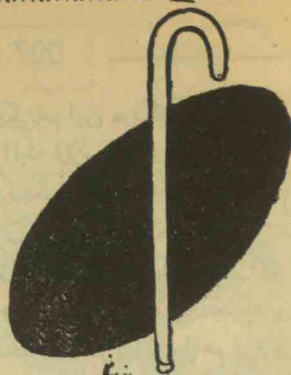


عصائیه

ای عصا ، این هیکل سنگین من ؛
میز خاتمکاری و رنگین من
تکیه دارد بر تو در این روزها
نشکنی ، ما را نیندازی ز
ای عصا ، ای تکیه گاه مسندم
بی وجود تو ، من از خود بیخود
دست من بردسته ات محکم شده
نامم از تو شهرة عالم ش
تکیه گاه من تو هستی ای عصا
نشکنی یکهو نیندازی
معجز موسی نمودی ای عصا
بنده را احیا نمودی ای
گشته ای چون نوح کشتیان من
در جهان هستی تو پشتیبان
از تو دارم این مقام و جاه را
تو برایم باز کردی را
تا نشستم فرز ، بر اسب مراد
ای عصا چون زنده باشی ، زنده باد !



صندلی صدر اعظم عصائی!



فعالترین عضو مملکت!



« صدر اعظم عصائی! »

« لبخند »

گین من؛

دازی ز پا

ود بیخودم

عالم شده

نبدازی مرا

دی ای عصا

نوپشتیان من

ردی راه را؛

مراد

باد!

جزواخبار پلیسی هفته قبل یکی هم این بود که آقای نخست وزیر کتابهای جیمز باند میخواند. البته این خبری بود که جراید نوشتند ولی آنچه که هنوز بجائی درز نکرده اینست که جناب هوپیدا بشدت تحت تأثیر کیف و ماشین مأمور ۰۰۷ و فندک مأمور ما «فلینت» قرار گرفته و دستور داده عصائی مثل ماشین و فندک کذائی برایش درست کنند که بتواند در مواقع لزوم از آن استفاده های متفاوتی بکند. این عصا ۸۲ کار انجام میدهد که اگر با آن راه هم بروند میشود ۸۳ تا! حالا برای اطلاع چندتا از عملیات این عصا را می نویسیم باقیش را هم خودتان حدس بزنید:

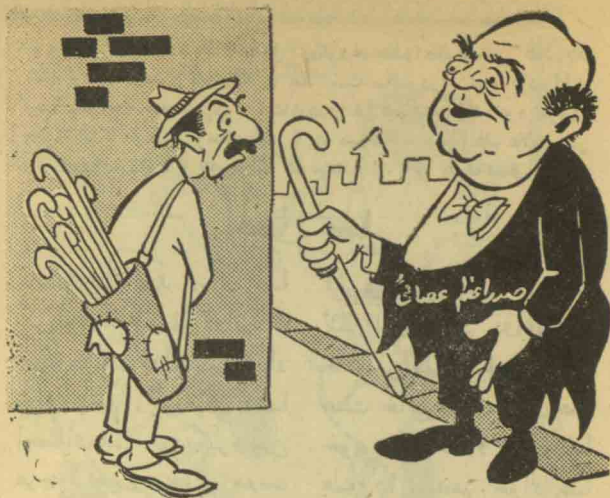
۱- اولین کاری که عصای مزبور میتواند انجام بدهد این است که با فشار دادن تکه ای بصورت یک میکرو فن درمی آید و صاحب عصا میتواند هر چه دلش میخواهد بوسیله آن وعده بدهد.

۲- از کارهای دیگر این عصا یکی هم اینست که در مواقع افتتاح بصورت قیچی درمی آید تا نوار قطع کند!

۳- با پیچاندن مهره ای در زیر این عصا، عصا بصورت تخمماقی میشود که میشود بهسولت آنرا توی کله دشمن و مخالف کوبیه!

۴- در زیر دسته عصا دکمه ای است که با فشار دادن آن، عصا بصورت قالیچه حضرت سلیمان درمی آید که صاحبش میتواند در مواقع مقتضی روی آن پیرد و فلنگ را ببندد.

۵- در نوک این عصا میخی قرار دارد که در موقع قدم زدن میتواند ته سیکارها را برای پیپ صاحبش بر باید و در محلی جمع آوری کند! ... و همینطور الی آخر!



صدراعظم عصائی - داداش خیال کردی باهالوش طرف
شدی ، این عصائی که بمن دادی سرش کجه !



کسانیکه تا حالا خیال میکردند صدراعظم عصائی فقط بلد است وعده بدهد و کار دیگری بلد نیست سخت در اشتباه بوده اند زیرا این چند خط شعری که ایشان در وصف عصای مبارک خود سروده و برای کا کا توفیق فرستاده اند ثابت میکنند که صدراعظم علاوه بر وعده خوب دادن ، شعر خوب هم میسازد !... این هم شاهدش :

عصا = عصا

عاشقم بر قد رسای عصا	آفرین باد بر وفای عصا
گر شود تیره رنگ اواز خاک	لاک الکل بود دوای عصا
جان هر کس فدای چیزی باد	جان من هم بود فدای عصا
من نباشم اگر میان شما	هست خالی همیشه جای عصا
لحظه ای دست خود بگیر و ببین	خوبی و لذت و صفای عصا
هر چه خواهی من بخواه ایدوست	همه را میدهم سوای عصا
همه عالم بود بقدر پیشیز	بگذارند گر پیای عصا
از طلا و جواهر و الماس	پر بهاتر بود بهای عصا
گاهگاهی زنند این مردم	حرف بی ربط در قفای عصا
همه لطف است و خوبی و صافی	ابتدا تا با انتهای عصا
میشود شاد هر کسی بیند	هر سحر روی دلکشای عصا
گفتم این شعر را بخلوتگاه	نیمه شب فقط برای عصا

... صدراعظم عصائی هر روز بالباس مبدل

و عصای مبدل (۱) به قصایی و نونوائی و بقالی
رفته و احتیاجات آشپزخانه را شخصاً خریداری
و بمنزل میآورد تا هم کار بازرس را کرده باشد و
هم کار کلفت منزل را !

« نخست وزیر گفت : شرکت در اتحادیه ها خوب است
اما بهتر است که شخص بخودش متکی باشد »



- قربان شما هم به خودتون متکی هستین ؟!
صدراعظم عصائی - نخیر، من به عصام متکی ام !!

عصا در شعر شاعران

«مارعینکی اسدآبادی»

جزغم پول ، هر آن درد دوائی دارد
تکیه بر کس نکند هر که عصائی دارد
«عصائی پپ آبادی»

یکدست دمب پپ و بدست دگر عصا
دستی دگر خوش است که مالیم کمی تو تون
«امیر عباس»

ای تکیه گاه روز و شبم ای عصای من
ای همدم خمیده سر با وفای من
تنها توئی که همسفر و همره منی
غیر از تو هیچکس نرود پای من
«توتون مال تهرانی»

پایم بلرزه افتاد ، ای دوستان خدا را
آرید از برایم ، آن نازنین عصا را
«لادری»

کلکسیون عصائی که توی خانه ماست
قشنگ و جالب و آنتیک و شیک و بی همتاست
بقدر موی سر خویشتن عصا دارم
که شامل نود و شش عصاست ، بی کم و کاست
«کلکیونر»

به شب چو دیر و روم سوی خانه ، همسر من
کتک نمیزندم ، چون عصا بدست من است
«امیر دوله آبادی»

« نخست وزیر در سفر به شیراز
گفت من شیرازی‌ام و اجدادم هم
شیرازی بوده‌اند! »



تو ك شیرازی!

اگر آن ترك شیرازی بدست آوردل مارا
بخال هندویش بخشم همه پیپ و عصاها را!!
خواجه نافذ شیرازی!



« نخست وزیر در طول یکسال

اخیر ۲۰ هزار کیلو متر سفر کرده

است. » - جراید

مسابقه ۲۰ سؤالی

از استودیو توفیق !

«گل مولا»

باشه!.. ولی جاش توی جیب نیست.

صدراعظم - توی دست جا

میگیره ؟

کاکا - یه خوردش جامی-

گیره باقیش آویزون میشه .

صدراعظم - مردها بیشتر

استفاده میکنند یا زنها ؟

کاکا - اجازه بدین

فکر کنم ، ... ها مردها بیشتر.

صدراعظم - ...!

- دنگ ! ...

گوینده- پوزده ثانیه گذشت

یک سؤال اضافه شد، شد نه سؤال .

صدراعظم - خوراکی نیست؟

کاکا - خوراکی که خیر ،

اما ممکنه بزور بخورد بعضی ها

بدهند !؟

صدراعظم - پهلوی من پیدا

میشه ؟

کاکا - بعله که پیدا میشه ،

اجازه بدین کمکی بهتون بکنم:

اجرا کننده : کاکا توفیق

شرکت کننده صدراعظم

(سؤال این شرکت کننده :

عصای صدراعظم است)

- دنگ !

کاکا - خب شروع کنید .

صدراعظم - منقوله ؟

کاکا - بله .

صدراعظم - از د ابن عباس

راوی، منقوله ؟!

کاکا - نخیر، از امیر عباس

خودمون منقوله !

صدراعظم - قاطی داره ؟ ..

کاکا - خودش نه ، اما

دارندهش ممکنه قاطی داشته باشه!

صدراعظم- تو خواب هم میشه

ازش استفاده کرد ؟

کاکا - معمولاً خیر؟

صدراعظم - توی جیب جا

میگیره !

کاکا - تا جیب چه جیبی

اذاين شيئي مورد نظر ما ، شما
بيشتر از همه استفاده ميكنيد .

صدر اعظم - ماشين نخست -
وزيري نيست ؟

كاكا - نه جانم ، يك وسيله
شخصي است كه جنسش هم از چوبه .

صدر اعظم - پس لابد داده!
كاكا - از مداد خيلي كلفت تر
و دراز تر و محكم تره .

صدر اعظم - دسته هونگ
سنگي نيست !!

كاكا - پرسيدى از چوبه ،
گفتم بله ، دسته هونك سنگي كه
از چوب نميتونه باشه ؟!

صدر اعظم - (بعد از مكث)
از چپق دراز تره ؟ ..

كاكا - خيلي ..! باز هم يه
كمكي بهتون بكنم : بعضي ها تو
خاليش را هم دارند ؟

صدر اعظم - فهميدم ، فهميدم
وعده نيست ؟ ...

كاكا - نه باون تو خالي يي !!

صدر اعظم - كج و راست ميشه ؟
كاكا - سرش كجه اما خودش
هميشه راسته .

صدر اعظم - از عصاي من
بزرگ تره ؟

كاكا - درست همين اندازه
است ، خيلي نزديك شديد .

صدر اعظم - خود عصاي من
نيست ؟ ..

كاكا - براوو ، براوو ..!
آفرين باين هوش ! جايزه شما
يك پيپ و يك دسته گل ميخك و
يك عدد عصاي خير بيني است كه
وعده شو بهتون ميديم ؟ ..

انشاء الله هر وقت شما به وعده ها تون
عمل كردين ما هم بهمان زودي

زود (!) به وعده مون عمل مي -
كنيم تا بفهمين كاسه ماست يكي
چنده ؟ ! . لطفاً براي آقا دست

بزنين !!

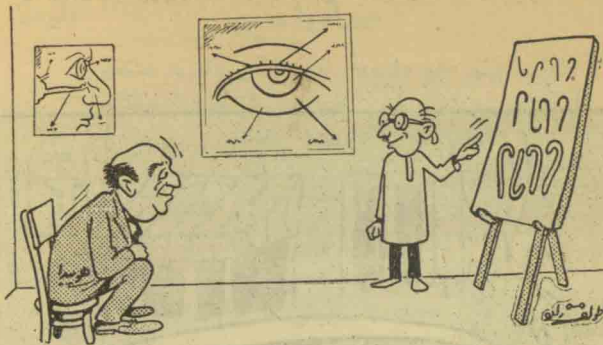
وصای آهنین

خواب بینم چو «لبو» ، تعبیر از آن «لب» میکنم
 آرزوی دیدن این خواب هر شب میکنم
 دور از آن «لیمو» ، «انار آب لبمو» می مکم
 گاز بر «به» چون زخم ، یادی ز «غیب» میکنم
 گر «برودت» بینم از دلبر ، بلرزم همچو بید
 وصف تبخال لبش چون بشنوم تب میکنم
 راستی زان «مارگیسو» زهره‌ام میگردد آب
 بینم از «زلف» کجاش ، وحشت ز «عقرب» میکنم
 مطلبی ناگفته ، اول میکنم بوسی طلب
 بوسه چون انجام شد ، آغاز مطلب میکنم !
 ذکر و فکر شیخ از بی شرمی شمر است و من
 یاد از بیرحمی ملای مکتب میکنم
 با عصای آهنین از بچه‌ها سر میشکست
 بی ادب میگفت کاینها را مؤدب میکنم
 گر چو آن ملا عصای آهنین باشد مرا
 کارهای نامرتب را مرتب میکنم
 تا شوم در پیشگاه خلق و خالق رو سفید
 کم فروشان را سیه رو با مرکب میکنم
 نان سنگک را بسازم رایگان چون آفتاب
 تافتون را همچو قرص ماه نخب میکنم
 بر بریها را کنم سیر از لواش و بربری
 روز اگر ممکن نشد این کار را شب میکنم
 خواب می بینم که ارزان میکنم اجناس را
 هر که بفروشد گران او را معذب میکنم
 تا چوملا با عصای آهنی سر بشکنم
 پیروی از کار آن مرد مجرب میکنم

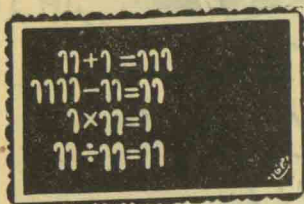
« کشیدن سیگار و پپ هنگام رانندگی ممنوع گردید » - جراید



« بدون شرح ! »

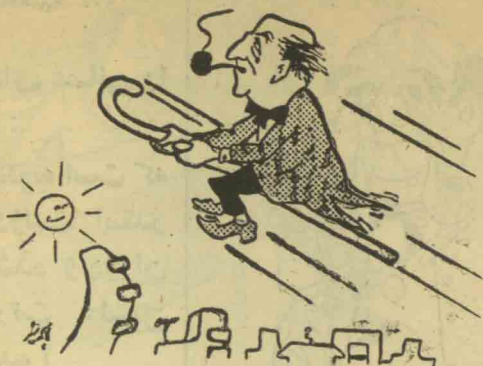


« صدر اعظم عصائی در چشم پزشکی »



امشی صدر اعظم عصائی
« چهار عمل اصلی » صدر اعظم
عصائی !

« نخست و فوبه کوردستان رفت » - جراید



« بدون شرح »!

« میزدم جواد »

عصا زنی !.

ای دردمند خسته که دم از دوا زنی
 این حرف ، نارواست ، بهر جا چرا زنی ؟
 گر حلق خویش پاره کنی اندر این طلب
 مجبوری ای عزیز ، در آخر ، که جازنی
 خواهی اگر بیول رسی همچو دیگران
 باید بهر چه هست کنون پشت پا زنی
 کیرم خدا نخواسته صدر اعظمی کنند (!)
 باید مدام پیپ کشی و عصا زنی !

در کرده‌ستان دوعصا پنخت وزیر
هدیه شد - جراید



نور علی

«کن» دولت تیره!

علت ...

هپیدای عصائی را
گفتند:

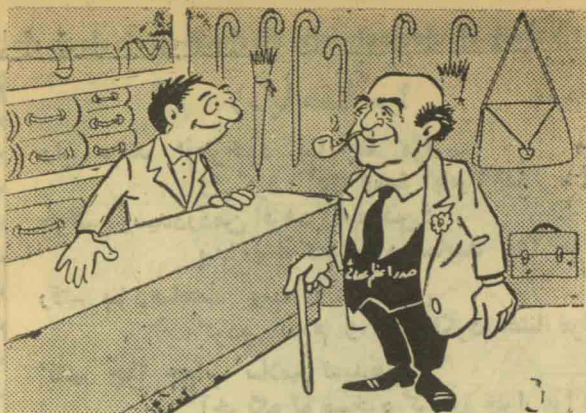
- چگونه است که
عمر دولت اینقدر
زیاد شده و دوران
صدارت بطول
انجامیده؟

گفت:- بدان سبب که
در تمام مدت صدارت
محتاج بوده‌ام و دست
بعصا راه رفته‌ام!

تک بیت

رسیده کار بجائی ز دست روغن «خیط»!

که صدراعظم ما راه میرود بعصا!



صدراعظم عصائی ... يك عصا ميخواهم كه پيسی واز كن هم داشته باشه !



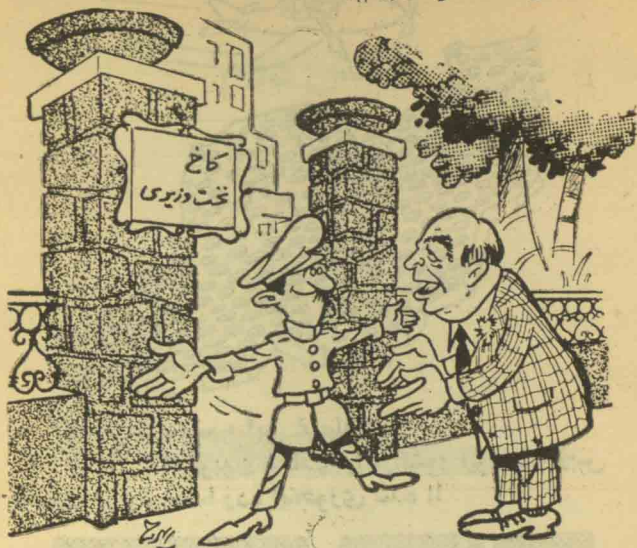
«مد عصای بالای زانو»

«مرشد»

زد با عصا مرا

دلبر براند از بر خود با جفا مرا
ول کرد این وسط بامید خدا مرا
هر کس رسید در دمن افزود و هیچکس؛
پیدا نشد که درد نماید دوا مرا
رفتم بنزد صاحب پپ و عصا شبی
کردم سلام و هیچ نکرد اعتنا مرا
گفتم چرا جواب سلام نمیدهی ؟
آخر بگو تو مسخره کردی چرا مرا ؟
با وعده های پوچ سرم گرم کرده ای
مشغول کرده ای تو بیاد هوا مرا
بنگر هوای سرد زمستان رسید و نیست
اندر بساط پولی و بر تن قبا مرا
گفتا که حرف یاوه چه گوئی؟ خموش باش
داری مگر جنون که در آری صدا مرا ؟!
زان پس گرفت چاک گریبان و با طناب
محکم بیست از دو طرف دست و پا مرا
بگذاشت پپ را بکناری بحال خشم
بگرفت عصا بدست و بزود با عصا مرا
گفتم مزن که « سیرشدم » دیگر از کتک
زین بیش هیچ نیست دگراشتها مرا
گفتا کنون که سیرشدی رو بخانه ات
بنما بجای این همه خدمت، دعا مرا

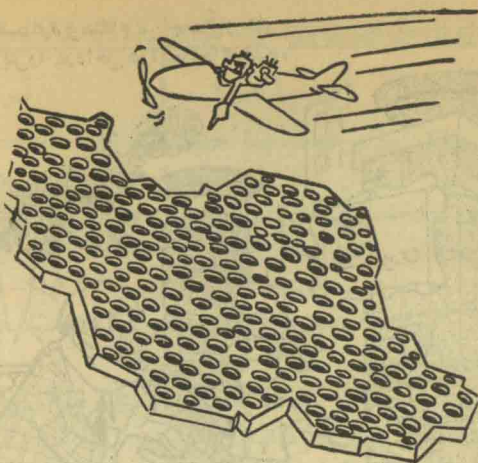
د نخست وزیر هنگام مراجعت از خارج
عصایش را در داخل هواپیما جا گذاشت



صدراعظم عصائی - والله ، بالله ، من نخست وزیرم !
دربان - اگه نخست وزیری پس عصات کو؟!

لالائی !

لا لا لا ، گل لاله
عصائی شاد و خوشحاله
سر... ما شیره میماله
کنیم گر پیش او ناله
عصارو میبره بالا
لا لا لا ، لا لا لا

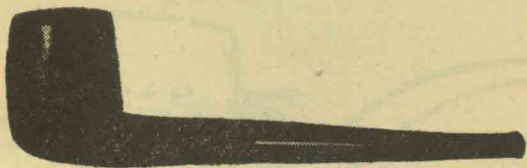


اولی - به بینم ، این غریبه ؟
 دومی - نه قربون شکلت ، این کشور ایرونه که از بس
 نخست وزیرش عصا زده اینجوری شده !!

کلنک و عصا !

يك زمان اوسا علم خان با كلنك
 بر زمین میزد همیشه دنگ دنگ
 حال هوپیدا خان گرفته جای او
 میگذارد پای ، جای پای او
 ليك جای آن كلنك ، اينك عصا
 هست درمان تمام دردها !

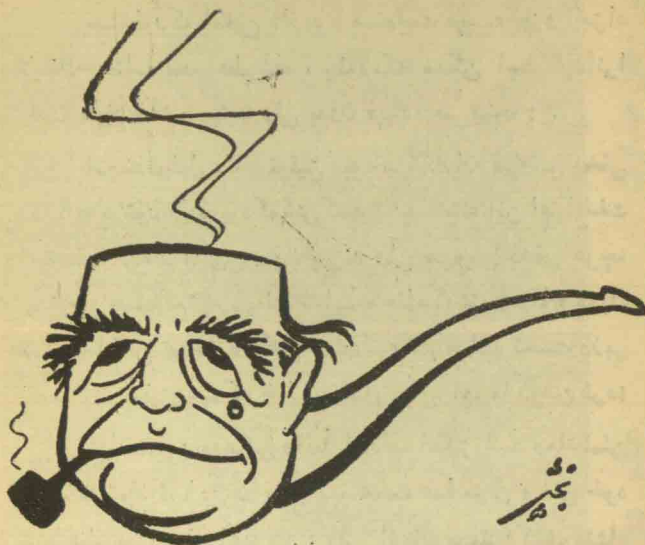
بخش دوم



پپ ...

... دوم دفتر بنام پیپ پر از دود!

«اولین کارتون‌نی که از پاپ صدر اعظم در توفیق چاپ شد»



صدر اعظم پپی!

عکس بچگی صدراعظم عصائی

همانطور که اطلاع دارید ، مدتهاست «پپ» جزو اجزاء لاینفک جناب صدراعظم شده ، بطوریکه ممکن است ایشانرا بدون «لیلا خانم» ببینید ولی بدون «پپ» نمی بینید !!

ازچندی قبل ، کاکا توفیق به خبرنگاران سرویس مخفی روزنامه دستور داده بود کوشی کنند تا به منشاء این اعتیادسفت وسخت صدراعظم به پپ ، پی ببرند ولی سرویس مخفی هرچه بیشتر می جست کمتر می یافت تا اینکه هفته گذشته وسیله « مؤذن مسجد سلطانی تهران » عکس زمان کودکی جناب نخست وزیر بدست کاکا توفیق رسید که خیلی ازقضایا را برای ما روشن کرد!

شباهت این دو عکس واقعاً اعجاب انگیز است ومامطمئن هستیم که تماشای این دو ، موجب تعجب همه مردم وحتی خود صدراعظم عصائی خواهد شد ! ولی از آن مهمتر! کشف منشاء اعتیادایشان به پپ است که مدت ها برما وشما مجهول مانده بود! یکبار دیگر به دو عکس صفحه مقابل نگاه کنید ... شما

فکر میکنید آقای صدراعظم با زمان بچگی شان کوچکترین فرقی کرده اند ؟ ما که فکر نمیکنیم!



عکس دوران کودکی



عکس زمان صدارت

«غلامیاده»

عشق صدر اعظم

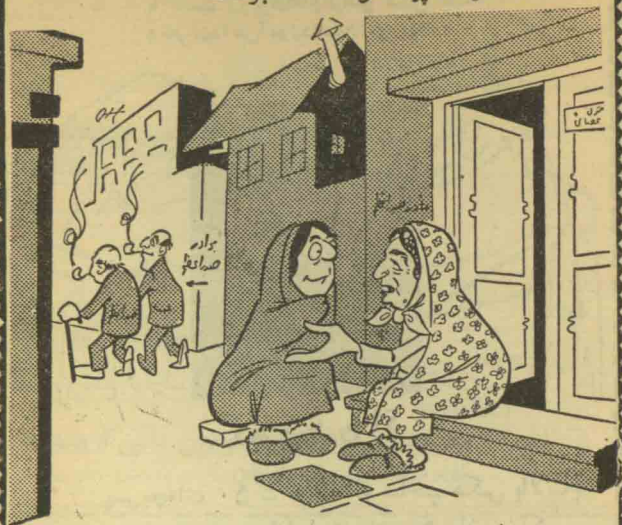
مشنوای پپ که غیر از تو مرا یاری هست
 «یا شب و روز بجز فکر توام کاری هست»
 بکمند دم و دودت نه من افتادم و بس
 گه بهر حلقه دود تو گرفتاری هست
 «گر بگویم که مرا با تو سر و کاری نیست»
 «کاکا توفیق» گواهی بدهد کاری هست
 گر بتو پپ عزیزم تو نم یک چه کنم؟
 همه دانند «امیر» آدم بی یاری هست
 نه من ای پپ فقط عشق تو میورزم و بس
 که چو من سوخته در دور تو بسیاری هست
 چه توتوتی بتو ریزم که مرا لول کند
 «کنت» و «لر» را نتوان گفت که مقداری هست
 عشق بر پپ وعصا را نتوان کرد نهان
 «دامتانی است که بر هر سر بازاری هست»

نخست وزیر پپیش را در دستوران چیت نیک که
 پاتوق رجال است جا گذاشت» - جراید

گمشده

پپ اینجانب صدر اعظم عصائی با این مشخصات :
 سیاه رنگ - سروه نقره ، با توتون مالیده که دود از
 کله اش بلند میشود ، چند روز است در حوالی دستوران
 چیتنیک گمشده . هر کس نشانی از او دارد به نشانی زیر
 اطلاع دهد و خانواده ای را از نگرانی نجات دهد. تهران
 نخست وزیری - قسمت پپهای گمشده - مشاور پپهای گمشده .

« برادر نخست وزیر هم به پیپ کشی
علاقه زیادی پیدا کرده » - مطبوعات



مادر صدام عظمی - نه صد دفعه بهش گفتم
با امیر عباس راه فرو آخوش پیپ کشت میکنه ، نشفت !

«دودختر پیپ کش در لندن
مبارز پیپ کش می طلبند»
- جراید

مبارز !



« نخست وزیر هنگام گرفتن عکس با
دختران دانش آموزان میان آنها گم شد »
- « اطلاعات »



گم شده؟!

پسر بچه‌ای ۵۰ - ۶۰ ساله صاحب عکس بالا بنام
امیر عباس شهرت هو پیدا اهل تهران - شیراز - ماکو -
کردستان و غیره... که عصائی هم در دست دارد از روز
سه شنبه گذشته هنگام بازدید از يك دبیرستان دخترانه تا
بحال گم شده و خانواده اش از او خبر ندارند و احتمال زیاد
می‌رود همانجا میان دخترها جا خوش کرده باشد!

هر کس از وی اطلاع دارد لطفاً به آدرس « تهران
کاخ نخست وزیری - مشهدی قربون دربون » اطلاع دهد
و مادری را از نگرانی نجات بدهد.

حاجیه خانم هو پیدا

«نخست وزیر گفت: توتون من دست مالی شده ایرانی است»



صدراعظم - توهم واسه توتون مالی اومدی ؟
کلاه سیلندری - خیر قربان !



اولی بدومی - خیلی آدم احساساتی ایه ... هر وقت
یاد گرفتاری های مردم می افته دود از پیش بلند میشه !!

عزت دلخوری

« نخست وزیر روز بروز
ورزیده تر میشود. » - جراید

يك روز مشاور هوپیدا
دیدى كه جناب صدراعظم،
اخمو وفسرده حال و تنها
يك گوشه نشسته زار و درهم
پرسید كه خاطر مبارك
از چیست چنین ملول و پرغم؟
از كثرت كار سخت سنگین
حتماً شده اید خسته این دم
در پاسخ او بگفت عصائی :
- نه ، گشته توتون پیمن كم
م - نورانى



پیش بینی هیکل نخست
وزیر در سالهای آینده

« گیوه سینجونی، »

انصاف بده

ای پپی شهر ! از تو بیدار تویم
با اینهمه واکسن از تو بیمار تویم
تو وعده بما دهی و ما گوش کنیم
انصاف بده کدام بیکار تویم